

تضاد میان معیارهای

خانواده
و مدرسه
و گروه



جمشید افشنگ

همواره این سؤال مطرح میشود که در یک اجتماع خاص، ساخت اجتماعی بر روی افراد در موقعیت های متفاوت به چه طریقی فشار وارد میکند که منجر به رفتارهای انحرافی در آنان میشود. ساخت فرهنگی هر جامعه هدفهائی را که افراد باید در آن دنبال کنند مشخص میکند. در عین حال ارتباطات اجتماعی در یک جامعه، در طبقات، گروهها و خانواده های مختلف متفاوت است. از اینرو با وجود اینکه فرهنگ کلی و غالب یک جامعه بمنظور سازگاری افراد به آنان فشار وارد میکند ولی بعلمت اینکه ارتباطات اجتماعی در گروههای کوچک جامعه متفاوت است امکانات و تسهیلات لازم بمنظور یادگیری در مورد تمام افراد برابریست. مطالب عنوان شده در مورد خانواده بعنوان واحد اجتماعی نیز صدق میکند. احتمالاً اهداف تربیتی و معیارهای اخلاقی والدین مشخص و معین میباشد. ولی نوع مناسبات بین پدر و مادر با تمام فرزندان مشابه نمی باشد. عبارت دیگر امکاناتی را که والدین بمنظور یادگیری معیارهای اخلاقی و تکوین و شکل وجدان به فرزندان می دهند برابریست و در مواردی به یک فرزند از دادن امکانات کافی خودداری میشود. نتیجا "رفتار" منحرف از سوی اولیاء به او تحمیل، و در عین حال این رفتار مجازات هم میشود.

این امر فاصله زیاد بین والدین و فرزند باعث ناایمنی در خانواده، احساس حسادت نسبت به خواهرها و برادرها میشود. با وجود اینکه رفتار پدر و رفتار مادر باید در تربیت فرزند مکمل یکدیگر باشند اگر معیارهای اخلاقی که پدر و مادر به آن اعتقاد دارند متضاد باشد نتیجا "والدین در تربیت فرزندان دچار اشکال میشوند. کودک بعلمت تضاد اهداف تربیتی پدر و مادر دچار تعارض میشود و نمیتواند تشخیص دهد که چه چیز درست و چه چیز نادرست است. بمرور کودک وارد کودکستان و سپس دبستان شده و بموازات آن با کودکان همسن و سال خود نیز ارتباطات اجتماعی برقرار میکند. البته در اینجا باید متذکر شد که کودک در مدرسه هم با مسائل نازمای روبرو میشود که آنها نیز میتوانند در رابطه با معیارهای اخلاقی والدین در کودک تعارض ایجاد کنند. و در اینجا اینگونه تعارضات بطور اختصار مورد بررسی قرار میگردد.

در بسیاری از موارد علاوه بر تضاد معیارهای اخلاقی بین پدر و مادر، تضاد محسوس بین معیارهای خانواده و مدرسه باعث تعارض در کودکان و نوجوانان می شود اگر ارزشهای مدرسه با ارزشهای خانواده متفاوت باشند کودکان و نوجوانان در مقابل نفوذ دو نظام ارزشی با امکانات تنبیهی و توقعات مختلف، و متضاد قرار

می گیرند: خانواده و مدرسه هرکدام رفتار خاصی را صحیح میدانند و همان را انتظار دارند. رفتار واقعی کودک باید این توقعات متضاد را الزاما" برآورده کند. چنین رفتارهایی که متزلزل اند تا حد زیادی از طرف معلمان و همشاگردان بعنوان رفتارهای نابهنجاری قلمداد میشود. در حالیکه هرکدام به نوجوان توصیه خاصی رامی کرده اند مثلا" به نوجوان درگروه ورزشی می گویند اگر بدنت قوی شد، بقیه کارها درست است. و پدر و مادر می گویند اگر توانستی نان خودت را تهیه کنی فرد لایقی هستی، و مدرسه می گوید باید تحصیل علم کنی تا توانا شوی. اینک نوجوان متحیراست که به کدامیک جواب مثبت بدهد و حرف کدام را قبول کند. از تظاهرکردن، پرخاشگری و گریز از مدرسه دراینجا میتوان نام برد. چنین شاگردانی گاهی به شدت وابستگی به خانواده پیدامی کنند، یا به جانب فرهنگ طبقه غالب در مدرسه رغبت پیدامی کنند. در بسیاری از موارد شاگرد، بوسیله ارتباط باگروه همسن راه فرار را جستجو میکند زیرا نوجوان خودرا با مشکلات کمتری روبرو می بیند.

شاگردانی هستند که والدینشان توقعات بیش از حدی از آنان دارند و علاوه براین بین آنها و والدین احتمالا" رابطه عاطفی مناسبی وجود ندارد. اینگونه

شرایط خانوادگی که اغلب در طبقات متوسط اجتماع دیده میشود کودکان را وادار میسازد که این کمبودها را از نظر روانی در مدرسه جبران کنند، به این صورت که آنها در جهت جلب توجه و مورد تائید قرارگرفتن کوشش بعمل میاورند. این موضوع ممکن است بصورت رفتارهای نابهنجار ظاهر گردد، بطوریکه در چنین رفتارهایی شاگردان اغلب راه نجات را جستجو میکنند. دراینجا میتوان از دزدی در کلاس، رفتار پرخاشگرانه و بی مزاحمت در کلاس نام برد. در تمام این موارد رفتار نابهنجار بصورت واکنش در مقابل یک موقعیت بحرانی ظاهر میشود. کودکانی که با چنین شاگردانی در ارتباط می باشند اینگونه رفتارها را بعنوان غیرعادی و منحرف از معیارهای رفتاری معمول در مدرسه استنباط می کنند و واکنش آنها در مقابل چنین شاگردانی بصورت امتناع ظاهر میشود. ازاینرو مشکل رفتاری چنین شاگردانی حل نمی شود و عوامل ایجاد کننده رفتار نابهنجار بدون تغییر باقی می ماند و موقعیت رفتاری چنین شاگردانی توسط شاگردان دیگر که با آنها درارتباط هستند دشوارتر میشود زیرا آنها نه تنها باید مشکلات خودرا حل کنند بلکه علاوه بر آن با واکنش های همکلاسه های خود نیز مواجه هستند.

موضوع مهم دراین رابطه آنست که

سختی است که اگر به سلامت طی شود جوان در مراحل بالا فرد سالم و صالح و خدمتگزاری خواهد شد و در این مورد برای اولیاء چند توصیه داریم .

الف

اولیاء درهرشغلی که هستند با مطالعه مقداری علم و اطلاع بیشتر در مسائل جوانی و بزهکاری بدست آورند .

ب

فرزند خود را از دوران کودکی و نوجوانی با افراد صلاحیت دار آشنا کنند تا مشکلات خود را بتوانند بدانها بگویند و از آنها راه جویند .

ج

اولیاء بیشتر و صمیمانه تر با معلمان مدرسه تماس بگیرند تا کمک هم مشکلات عاطفی نوجوانان را حل نمایند .

هـ

عقاید دینی نوجوانان را مستحکم گردانند که دینداری از بسیاری از انحرافات پیشگیری می کند .

و

خود اولیاء به احکام دین عمل کنند زیرا که صرف عمل در طرز رفتار بهنجار فرزندشان مؤثر است .

واکنش نوجوان در مقابل چنین تعارضی که یابعلت تضاد معیارهای پدر و مادر و یابعلت تضاد بین ارزشهای خانواده و ارزشهای مدرسه بوجود آمده چگونه خواهد بود اینگونه نوجوانان اکثراً

آن توانائی را ندارند که بتوانند با افراد و گروههای مطلوب و متعادل ارتباط برقرار کنند . از اینرو درگروههایی راه پیدا میکنند که جوانان آن گروه نیز مثل خود آنها مشکلات عاطفی و خانوادگی دارند .

زیرا با آنان هم زبان وهمدرداند و اکثراً برای تسکین ناراحتی ها و کاهش اضطرابات خود مواد مخدر مصرف میکنند . نوجوانی که وارد چنین گروههایی میشود احساس ایمنی و آرامش کرده بعلت "تعلق گروهی" از تمام مقررات و معیارهای گروهی پیروی میکند ، و مثل دیگر افراد گروه مواد مخدر مصرف میکند . و چون مصرف مواد مخدر بطور موقت باعث کاهش میزان ناراحتی های وی میشود این عمل را تکرار میکند . تکرار

این عمل باعث معتادشدن وی میشود . حال اگر والدین کوشش ها و همکاری های لازم را در تربیت فرزندان بعمل آورند تا آنکه فرزندان بتوانند بخوابتن

سازی دست یابند ، تحمل مشکلات و ناراحتی ها برای آنها آسانتر میشود . و این خطر که وی در دام گروههای بزهکار و یا معتاد بیافتد کمتر میشود .

دوره جوانی مرحله پر دغدغه و